

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مجموعه متون نمایشی ویژه دانش آموزان

نقالی و پرده خوانی

قصه انقلاب

نویسنده: منوچهر اکبرلو

کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی

اداره کل فرهنگی و هنری، اردوها و فضاهای پرورشی

معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش

مقدمه:

متنی که پیش رودارید با کلامی موزون و روایتی، قصه انقلاب را بیان می‌کند.

این نوشته را می‌توان تصویری ساخت و آن را به گونه‌ای نمایشی اجرا کرد. برای رسیدن به این مقصود، چند شیوه پیشنهاد می‌شود. می‌توان از نمایش سنتی پرده‌خوانی استفاده کرد. باید از تصاویری استفاده کرد که می‌تواند عکس یا نقاشی شده روی پرده‌ای بزرگ باشد و در گوشه‌های مختلف پرده، صحنه‌های مختلف نقاشی می‌شود. تصاویر می‌تواند در چند قطعه مجزا باشد و روایت‌کننده با حرکت و قرار گرفتن در مقابل هر تصویر، مطلب مربوط به آن قسمت را روایت خواهد کرد.

نوع دیگر اجرا می‌تواند به این صورت باشد که هنگام صحبت درباره یک شخص یا اشخاص (آمریکا- شاه- مردم در تظاهرات- سربازان و ...) از بازی بدون کلام بازیگران استفاده کرد.





سلام، ای بچه خوب انقلاب
ای که کردی کاخ ظالم را خراب
گوش کن می خوام برات قصه بگم
قصه امروز ما حقیقیه

قصه مردمیه که دست خالی جلوی توپ و تفنگ می ایستادند
قصه شهامته

قصه مردمی که به راه دین، راه خدا کشته شدند
قصه شهادته

قصه ای که سال ها باید تو گوشمون خوب بمونه
سال ها ورد زبونمون باشه
روزی روزگاری بود

زیرگنبد کبود
ظالمای غرب دور
یهواز جا پریدند
به تمام کشورا سرکشیدند
و به کشور پرثروت ایران رسیدند
کشوری که سال ها
خاک پاکش هرروز
توی دستای یه پادشاهی بود
حالا ظالم های از غرب اومده
دلشون می خواست که هرچی قدرته
یا که هرچی ثروته
توی چنگشون باشه
برای این که به مقصود برسند
یه نفرمزدور رو
حاکم ملت کردند
چهره زشت خودشون رو
پشت اون حاکم بد، خوب پنهان کردند
شاه یه عروسک کوچکی بود
شاه یه بلندگوی غربی بود
که تموم حرف های غربی ها رو تکرار می کرد
با عروسک هایی که حرف می زدند
با لباس های پیرازنقش و نگار
بله با وسایل پرزرق و برق





شاه مردموسرگرم و بی خیال می کرد
به جای نفت و گازی که سوی غربی ها می رفت
توی ذهن مردم کشور ما فکر غربی می نشست
همه کارهای شاه چاپلوسی بود
کشور عزیز ما، مرکز جاسوسی بود
بله بچه های خوب و مهربون
کم کمک با این چیزا، فکر ما، ایمان ما دزدیده شدش
دین ما اسلام ما از میون کشور ما برچیده شد
بیشتر مردم به خواب رفته بودند
بله، سرگرمی غربی اونارو گول زده بود
اما خب یه عده ای بیدار بودند
که همه با ایمان و هشیار بودند
آدمایی که نگاهشون تیز بود
از ایمان به خدا لبریز بود
آدم هایی که نخواستند بمونن، زیر پا دراون همه ظلم و فساد،
پا شدند که مردمواگاه کنند،
پا شدند که آدمای خفته رو بیدار کنند،
تا همه قیام کنند، با همه ظلم و ستم پیکار کنند،
توی اون ظلمت و تاریکی و درد،
توی اون سکوت و اون فضای سرد،
مردی مومن به خدا، فکر اسلام عزیز،
فکر قرآنی که داشت از یاد می رفت،
فکر آزادی مردمومی کرد،



مرد پاك قصه مون، روح خدا خمینی بود،
بنده پاك خدا یه سید حسینی بود.
که پیامش این بود: آی آدما، مسلمونا برای آزادی تون چاره کنید،
همه با ایمان و اتحاد خود زنجیر اسارتوپاره کنید،
مردما یکی یکی بیدار شدند،
همه با وحدت و ایمان به خدا،
بهر پیکار همه آماده شدند،
بچه ها داد زدند: باید آگاه باشیم، باید بیدار باشیم،
حالا وقت بازی نیست،
حالا موقع نجات وطنه،
دست به دست هم بدیم، تا همه با دشمن دین خدا جنگ بکنیم،
حکومت، نظامی شد،
تمام اسلحه ها، مسلسل ها توکوپه ها خیابون ها، سینه پیرو جوون
نشونه رفت،
هفده شهریور اون جمعه سرخ، روز افتخار ما، روز ننگ شاه و ارباب
های شاه،
ژاله تهران پراز خون شده بود،
یکی که شهید می شد، صدها نفر یا می شدند،
داد می زدند: آگه باید بمیرم، آگه باید بمیرم، همه با هم می میریم،
مردای حق همه تو زندانند یا که اون ها کشته در میدانند،
همه با دست خالی می جنگیدند، شاه و ارباب های شاه می لرزیدند.
همه آماده بودند،
همه اداره ها، مدرسه ها، مغازه ها، کارخونه ها بسته شدند،





تمام کارگرای شرکت نفت، شیرهای نفتوبه روی غربی‌ها بسته بودند،
کوشش مردم و یاری خدا،
اون قدر ادامه داشت که شاه از ترس همه پیرو جوون زد به چاک، با
چشای گریون، سرش افتاده به زیر،
تنها راه چاره شو فرار می دید،
ولی باز جای امام فرشته نجات ما، میون ملت ایران خالی بود،
تاج و تخت پهلوی ویران شد، بعدشم امام به ایران وارد شد،
همه خیابونا برای اومدنش غرق در گل شده بود، جای اون دیوسپاه
فرشته نجات ما اومده بود،
هدف امام و امت دلیر، رسیدن به استقلال و آزادی بود،
این قیام به قیام الهی بود،
تو خیابون های شهر، معلما و بچه ها، زن و مرد پیرو جوون، دانشجوها
روحانیون همه متحد شدند،
حتی ارتش دلیر، اونایی که وطن دوست بودن، میون ملت و جمعیت
بودند،
همه روزها مثل عاشورا بود، همه خیابونا کربلا بود،
حسین کربلای این زمان روح الله بود، ۲۲ بهمن سال انقلاب، یوم الله
بود، یکی از روزهای خوب خدا بود،
خون پاک شهدا، وعده پیروزی می داد، که همین زودی ها، روز آزادی
میاد،
اونایی که شاهد شهادت یاران روح الله بودند، همگی داد می زدند:
بهار آزادیه جای همه شهدا خالیه .
همه با وحدت و ایمان به خدا، نقشه شیطون غرب، آمریکا رو



کردیمش نقش بر آب،
همه با رهبری روح خدا پیروز شدیم،
اینم آخرش بگم، اینو خوب گوش کنین:
ولی پیروزی واقعی ما زمانیه،
که تموم آدما، از عشق و ایمان به خدا سرشار بشن، همه جا فقط عدالت
باشه و آزادی،
پس حالا ما همگی پیرو جوون، ای بچه های انقلاب،
همیشه به یاد اون روزا باشیم، ما بدیم ادامه راه اونارو.

